دانشگاهها برای کسب سود بیشتر می کوشند با استخدام کم‌تر استادان زبده و به کارگیری استادان حق التدریسی، هزینه ها را کاهش و با جذب بیشتر دانشجویان، سود خود را افزایش دهند. این پدیده منجر به ظهور شکلی از بردگی شده است که می توان آن را پدیدهٔ پرولتارهای آکادمیک نام نهاد.

پدیده پرولتاریای دانشگاهی

اسپادانا خبر/ مفهوم پرولتاریای آکادمیک مفهوم شناخته شده ای است. دانشگاه از اهداف اولیهٔ خود یعنی آموزش و توسعهٔ علم دور می شود و به شرکتی تجاری و اقتصادی برای جذب سرمایه تبدیل می شود؛ دانشجو نیز با از دست دادن مفهوم اولیهٔ خود به مشتری این بنگاههای اقتصادی تبدیل می شــود؛ و این به اصطلاح بنگاهها یا دانشگاههای پولی رضایت مشتری را هدف اولیهٔ خود قرار می دهند.

رضایت در اینجا نه براساس ارائهٔ محصول باکیفیت بلکه بر مبنای توجه به نگرانیهای مشتریان برای گرفتن آسانتر مدرک، عدم سختگیری در نمره ها و غیبت کلاسی تعریف می شود. در اینجا شهریهٔ دانشگاه مهمترین دغدغه هم برای دانشجو و هم برای دانشگاه خواهد بود.

معیار دانشگاههای موفق برای گرفتن رتبه، در بزرگی و مساحت آنها، امکانات مادی، میزان کتاب، تعداد دانشجویان و استادان، تعداد مقاله های چاپ شده و کتاب شده است؛ معیارهایی کمی که خریدنی هستند و به سادگی می توان آنها را در بازار سیاه دانشگاه به شکل مک دونالدی تهیه کرد.

در چنین شرایطی دانشگاهها برای کسب سود بیشتر می کوشند با استخدام کم‌تر استادان زبده و به کارگیری استادان حق التدریسی، هزینه ها را کاهش و با جذب بیشتر دانشجویان، سود خود را افزایش دهند. این پدیده منجر به ظهور شکلی از بردگی شده است که این بار نه در کارخانه ها بلکه در دانشگاهها نمود یافته است؛ چیزی که می توان آن را پدیدهٔ پرولتارهای آکادمیک نام نهاد.

با گسترش بی رویهٔ دانشگاهها به خصوص در شکل دانشگاههای آزاد، علمی ـ کاربردی و پیام نور، دانشگاهها بیشتر به حجره هایی اقتصادی با فهمی منفعت طلبانه از دانشگاه تبدیل می شوند. این شکل از توسعهٔ دانشگاهی نه تنها به استخدام انبوه نیروهای جوان فارغ التحصیل تحصیلات تکمیلی منجر نشده بلکه شیوه ای از تدریس ساعتی با حداکثر سود برای این بنگاهها را باب کرده است.

چنان که امروز استادان جوان و گاه باتجربه ای در دانشگاههای آزاد و پیام نور به سختی مشغول کارند و حجم بالای تدریسشان پاسخگوی نیازهای اولیهٔ زندگیشان نیست. این دسته از نیروی کار را می توان بردگان آموزشی نامید؛ چرا که بدون سوابق بیمه، تمام هفته در دانشگاه تدریس می کنند و کمتر از یک میلیون و ششصد هزار تومان دریافت می کنند.

آنها فاقد امکانات و امتیازاتی هستند که یک استاد استخدام شده در دانشگاه دارد. نیروی کار ساعتی، از امتیازاتی چون بیمه، گرنتهای پژوهشی، سوابق کار، فرصتهای مطالعاتی، وام و حق مسکن و مثل آن محروم است.

البته استاد رسمی در دانشگاه آزاد نیز صرفا معلم و فاقد کمترین حقوق اســتادی است. در دانشگاه آزاد غیر از مدیر گروه معمولا استادان اتاق کار اختصاصی ندارند. اتاقی جمعی برای آنها طراحی شده است که ساعات آزاد بین کلاسها را در آن بگذرانند؛ و آنها هم با توجه به اشــتراکی بودن اتاقشان، باقی ایام هفته را خارج از دانشگاه خواهند بود و مقیم دانشگاه نخواهند بود.

در این سیستم، دانشجویان صرفا مشتریانی محسوب میشوند که به جای علم تنها کاغذی به عنوان مدرک در پایان دوره تحویل میگیرند؛ مدرکی که عموما فایده ای ندارد و نقشی در یافتن کار هم بر آن مترتب نیست.

شکل جدیدتر این بردگی آموزشی وضعیت دانشجویان تحصیلات تکمیلی و فارغ التحصیلان بیکاری است که در پایین ترین سطح زنجیرهٔ مشارکت تولید به اصطلاح علمی در بازار سیاه دانشگاهی قرار می گیرند.

آنها پرولتاریای جدید دانشگاهی هستند که حتا هویت استادی و معلمی هم ندارند. دانشجویان تحصیلات تکمیلــی بدین ترتیب از موقعیــت پرولتاریای آموزشــی به موقعیت پرولتاریای بازار دانشگاهی (به اصطلاح تحقیقاتی) تنزل می یابند.

نیروی کار پژوهشی نیز از حقوق اولیه چون بیمه و درآمد کافی محروم است، اما علاوه بر آن از منزلت و به رسمیت شناخته شدن در بازار کار نیز سهمی نمی برد. کارگران آموزشــی در پایان ترم محصول خود را درو می کنند، دانشجویان خود را دارند و در نهایت به نام استاد مهمان شناخته می شوند اما نیروی کار پژوهشی به کلی بی هویت، ناشناخته و بی منزلت رها می شود.

این نیروها دانشگاه را دانشگاه می کنند و یک استادیار را به مقام استادی می رسانند و یک دانشجو را به مرحلهٔ فارغ التحصیلی. آنها از طریق تولید کالاهای علمی به ارتقای منزلتی دیگــران کمک می کنند و در نتیجهٔ تلاشهایشــان بازار رتبه بندی دانشگاههای ما به لحاظ تولید مدرک، تولید مقاله، کتاب و پایان نامه گرم است، اما خود در دنیای متزلزلی به لحاظ اقتصادی زندگی می کنند.

این نیروی کار پژوهشی، زمان بیشتری صرف می کند و دستمزد کمتری می گیرد و محصولی که تولید می کند (مقاله و پایان نامه، ترجمه و تألیف کتاب) به اسم خودش ثبت نمی شود و به ثمن بخس فروخته می شود. در عوض شرکتهایی که مؤسسات به اصطلاح مشاوره راه انداخته اند، در نتیجهٔ فعالیتهای این پژوهشگران، روز به روز بر سرمایهٔ خود می افزایند.

جهان ناعادلانهٔ بازار سیاه

یکی از ثمرات انقلاب اسلامی ایران دادن سهمیه های مناطق به حوزه های محروم کشــور بود که بر اساس آن کشــور به منطقهٔ یک (برخوردار از امکانات)، منطقهٔ دو (برخورداری متوســط از امکانات) و منطقهٔ ســه (نازلترین ســطح برخورداری) و در نهایت مناطق محروم تقسیم شد.

در نتیجهٔ این سهمیه بندی، شهروندان شهرهای کوچک و روستاها به اندازهٔ شهروندان شهرهای بزرگ که دارای امکانات آموزشی، فرهنگی و مالی بهتری بودند امکان رقابت در کسب موقعیتهای تحصیلی پیدا می کردند.

اما امروزه ما با طبقهٔ بزرگی از فارغ التحصیلان مواجهیم (بیش از چهار میلیون فارغ التحصیل بیکار و حدود چهار و نیم میلیون دانشجوی در حال تحصیل) که با برخورداری از سرمایهٔ تحصیلی از نردبان اجتماعی بالا رفته اند اما به آن میزان تغییری در زندگی آنها به لحاظ شــغلی و موقعیت اقتصادی حاصل نشده است.

مرکز آمار ایران و وزارت علوم، نرخ بیکاری فارغ التحصیلان دانشــگاهی را تا چهل درصد گزارش کرده اند. آخرین تحقیق ملی دانشگاهی در ایران که در سال 1394 انجام شده نیز نشان می دهد که 76 درصد دانشجویان ناامیدی از یافتن کار و مشکلات اقتصادی را مهمترین مشکل خود می دانند.

به واقع تحصیلات نتوانسته است مشکل کاهش نابرابری را در نظام طبقاتی ما کم کند و فارغ التحصیلان انبوه دانشــگاههای بزرگ مانند دانشگاههای تهران نیز وضعیت مشــابهی از این حیث با دانشگاههای کوچکتر دارند.

معیار تحصیلات و مرتبهٔ دانشگاه عامل مهمی در یافتن شغل نیست و این بدان معناست که مسیرهای کارآمدتری در مقایسه با مســیر تحصیلات، برای توزیع منابع در جامعهٔ ایــران وجود دارند و تحصیلات به تنهایی نمی تواند راه حل رسیدن به منابع فرض شود؛ و معیار تعیین کننده دسترسی به منابع ثروت (عمدتا دولتی) و قدرت است.

این وضعیت وقتی پیچیده تر می شود که به یاد بیاوریم هر دو منبع به شدت با منابع ایدئولوژیکی آغشته شده اند و نزدیکی و دوری از نوع خاصی از باورها، که در ضوابط و قواعد استخدامی لحاظ شده، شرایط دشوارتری را پیش پای دانشجویان تحصیلات تکمیلی و فارغ التحصیلان مقطع دکترا جهت کسب موقعیتهای دانشگاهی می گذارد.

بدین ترتیب تلاشهای انجامِ شده بعد از انقلاب اسلامی در "کاستن نابرابری در تحصیلات" به کاسته شــدن نابرابری در بازار کار منجر نشد و اگرچه ارتقای فرهنگی و تحصیلی تشویق شد و جوانان از طبقات فرودست، جذب دانشگاهها شدند اما به همان اندازه راه برای ارتقای شغلی و اقتصادی هموار نبود. افرادی از طبقات پایین اگرچه توانستند ســطح فرهنگی و منزلت

اجتماعی خود را ارتقا دهند اما به دلیل شرایط نابرابر و ناعادلانه بازار اشتغال نتوانستند شغلی آبرومند برای خود بیابند و در نتیجه تنها از پرولتاریای سیاه و یقه آبی به پرولتاری سفید و دانشگاهی تبدیل شدند.

گزارشها حکایت از آن دارند که دانشــجویانی که به لحاظ تحصیلی دانشجوی دانشگاههای رده اول دولتی و آزاد بوده اند و با نمرات بالا موفق به اتمام تحصیل شده اند اما در عمل به دلیل فقدان بازار کار و قواعد نادرست رسمی و غیررسمی، موفق به یافتن کار نشــده اند، جذب بازاری موازی شدند که دانشگاه با حاکم کردن منطق سود و معیارهای کمی خود ایجاد کرده است.

بازار سیاهی که عمدتا اداره کنندگان آن (مؤسسات مشاور پایان نامه و کتاب) سرمایهٔ زیادی زیادی برای خود کسب می کنند و تولیدکنندگان آن زیر سایهٔ آینده ای مبهم در آن مشغول به کارند.

ذهنیت کارگران در بازار سیاه علم

اینگونه بازنمایی می شود که گروهی سودجو در فضای عمومی عمدتا دانشگاه را هدف گرفته اند و با وسوسهٔ دانشجویان و استادان، راه را برای فساد دانشــگاه و تقلب علمی باز کرده اند. اما واقعیت این است که این فساد و کســادی علم در محیطهای علمی اســت که راه را برای چنین سودجوییهایی هموار کرده اســت.

آمار یکی از دهها مؤسسه ای که در خیابان انقلاب تهران و اطراف آن وجود دارند درک متفاوتی از چگونگی رشــد علمی (مقالات خارجی و داخلی و کتاب) و تولید علمی به دست میدهد:

«در زمینهٔ پایان نامه امسال تاکنون 174 سفارش داشته ایم. 62 سفارش مدیریت (51 سفارش ارشد و 11 سفارش دکترا)، 58 سفارش روانشناسی (48 سفارش ارشد و 10 سفارش دکترا) و 34 سفارش حقوق (31 سفارش ارشد و 3 سفارش دکترا) انجام داده ایم یا در روال انجام است.

بقیهٔ رشته ها کمتر از 20 سفارش است. از اواخر سال 89 سفارش ترجمه و تألیف کتاب هم داریم و انجام میدهیم. بیشتر سفارشهای کتاب از مدیران سازمانها و استادان دانشگاه به ما ارجاع می شود.

تاکنون 147 کتاب ترجمه و 49 کتاب تألیفی انجام داده ایم و 32 کار هم در حال انجام است. همچنین، در حال حاضر ماهانه بیش از 90 درخواست مقاله برای سمینار یا چاپ در مجلات داریم.» (از: گزارش مکتوب یکی از موسسات به محقق این جستار)

ممکن اســت تصور شــود کســانی که پایان نامه ها را می نویسند انسانهایی عجیب یا دانشجویان یا فارغ التحصیلانی بی تعهد و بی مسئولیت هســتند که به دنیای علم و دانشــگاه ضربه می زنند.

اما در واقع، آنها فارغ التحصیلانی هستند که به رغم کوششی که در فراگیری علم و تخصص به خرج داده اند و هزینه ای که برای تحصیل پرداخته اند به انتظارات دلخواه خود در جامعه دست نیافته اند.

بخش عمده ای از این کارگران پژوهشی، دانشجویان و فارغ التحصیلانی هستند که یا به دلیل زن بودن و یا اقلیت بودن و یا نوع باورهایشان، از امکان تصاحب کرسیهای شغلی مطلوب برخوردار نشده اند و در عوض، مشارکت در فرایند ساخته شدن جمعیت دانشجویی جدید را انتخاب کرده اند.

و البته آنها بر مبنای تکه تکه شدن فرایند تحقیق، دور شدن از نتایج کار خود، فروش محصولات خود به نام دیگری و عدم دریافت حقوق مادی مطلوب مورد استثمار مضاعف نیز قرار گرفته اند.

در ادامه از میان شواهد کثیری که در این خصوص جمع آوری کرده ایم، تنها به پنج نمونه اشاره می کنیم. بر مبنای این شواهد و اطلاعات برآمده از مصاحبه ها می توان در ذهنیت کارگران تحقیقاتی که به نوعی بخشی از طردشدگان جامعه نیز محسوب می شوند دقیق تر شد:

شاهد یک: یکی از این مؤسسات، گفت یک اتاق بهت می دهم. شبانه روز، دوازده ساعت آنجا بنشین و برای من کار کن. دیگر شما کار نداشته باش من کار دارم یا نه. ماهی دو [میلیون] تومان به تو میدهم.

بعد من یک هفته رفتم و فهمیدم که دارم آنجا عذاب می کشم. جالب این است که خودشان واسطه هستند بین کسی که آن کار پژوهشی را می دهد و آن کسی که کار پژوهشی را می گیرد یعنی پژوهشگر؛ و نمی خواهند اینها با هم مرتبط شوند.

اتفاقا همین هفتهٔ قبل می گفت که قیمت پایان نامه ای را 950 هزار تومان گرفتم (مردم شناسی دانشــگاه آزاد تهران واحد مرکز بود). اولش خیلی اصرار داشت که این خانم خیلی فقیر است و وضعیتش خاص است.

نمی دانم چطوری دانشجو از ایمیلم اطلاع پیدا کرده بود (فکر کنم مؤسسهٔ واسطه اشتباهی ایمیل مرا فوروارد کرده بود)،... بعد من فهمیدم برای این پایان نامه دو میلیون و چهارصد هزار تومان گرفته بودند.

غیر از اینکه این کار را می کنند، به شکل دیگری هم پژوهشگر را استثمار میکنند. به عنوان مثال، پایان نامه ای را در رشتهٔ مدیریت برایشان نوشتم. به من گفتند این پایان نامه را استاد راهنما قبول نکرده است.

مثلا استاد گفته این موضوعش مرتبط نیست و باید موضوعش را عوض کنید. بعد که من برایشان دوباره کار کردم، مؤسسه آن را در قالب دو پایان نامه ارائه کرد؛ یعنی هر کدام از پایان نامه ها را دو میلیون و چهارصد هزار تومان گرفته، یعنی چهار میلیون و هشتصد هزار تومان دو تا پایان نامه و به من هفتصد هزار تومان داده است. کار که تمام شد فهمیدم که این دو تا پایاننامه بوده.

شاهد دو: پايان نامه نويسي تنها يكي از اشكال پژوهش غيرمتعارف است و چه بسا انواع نامتعارف تر آن وجود داشته باشد كه تا حال بررسي نشده است.

براي مثال، آوردن اسم استاد بر روي مقاله بدون هيچگونه مشاركت در فرايند نوشتن آن به عنوان شرط لازم در چاپ آن، يك نوع سرقت علمي نامتعارف است.

نوع ديگر سرقت علمي در پروژه هاي عظيم با قيمتهاي كلان وجود دارد. براي نمونه پروژه هاي برخی ادارات تنها با واسطه و به افرادي با تحصيلات دكترا حتی با سطح سواد كم واگذار مي شود و آنها هم كار را خود انجام نمي دهند و با قيمت پايين تر به فرد ديگري واگذار مي كنند.

آنها پروژهٔ چند صد ميليوني را به استاد دانشگاه مي دهند اما او كار را به من واگذار مي كند و حتی يك بار آن كار انجام شده را نمي خواند.

اين به نظرم از پايان نامه نويسي بدتر است. چرا كسي كه در جايگاه مديريتي است، تنها به پايان نامه نويسي انتقاد دارد! در حالي كه استادي كه جايگاه بالاتري دارد و نظرش با اهميت اســت، كارش را برون سپاري مي كند، مقاله اش را برون سپاري مي كند، كتابش را فرد ديگري نوشته، كه حتا يك بار آن را نخوانده است.

شاهد سه: براي رشته هايي چون حقوق، علوم سياسي و علوم اجتماعي پايان نامه نوشــتم. حتا يك بار در موضوعي با عنوان جنين شناسي در رشتهٔ ژنتيك پايان نامه نوشتم.

اين پايان نامه دو بحث حقوقي و پزشكي داشت و مجبور شدم براي انجام آن به مركز تحقيقاتي رويان مراجعه كنم. در رشته هايي چون عمران و حســابداري پروپوزال نوشتم و براي رشتهٔ مهندسي صنايع هم پروپوزال و جمع بندي نوشتم.

شاهد چهار: همین پایان نامه هایی را که افراد به مؤسسات می دهند مجدد به مناقصه می گذارند. بین محققان هر کسی پول کمتری بگیرد انجام می دهد؛ یعنی مثلا ما یک دفتر داریم که پنج نفر محقق داریم که کار پایان نامه انجام می دهند، شما می گویید من این پایان نامه را دارم، شما به چه قیمتی در چند روز کار می کنید. از بین ما پنج نفر روز و قیمت را می گیرد. من هم مثل بازار کار کمترین قیمت را پیشنهاد می دهم و شما وقتی میبینی قیمت من پایین تر است قبول میکنی.

شاهد پنج: بخش زیادی از آنهایی که می نویسند ناچارند. چهل درصد بیکاری فارغ التحصیلی دارید. در همین رشته های جامعه شناسی، علوم سیاسی، علوم تربیتی، چند درصد شــاغل می شوند؟ ننویسند چه کار کنند؟

شما هیچ کاری سراغ ندارید برایشان. من الان فارغ التحصیل سراغ دارم فوق لیسانس دانشگاه تهران، هفت سال است فارغ التحصیل شده شغل ندارد. همین صبح این جا بود. خب تحقیق و مقاله برای دانشجویان و استادان مینویسد. تهران دارد زندگی می کند. تحصیلات دارد نمی تواند برگردد شهرستان، آنجا هم بیکاری است، هزار و یک انگ میخورد.

از گفته های این شاهدان و اطلاعات برآمده از مصاحبه ها و بررسی ذهنیت کارگران تحقیقاتی، می توان نتیجه گرفت که آنها:

یکم: همواره نوعی حــس متناقض مثبت و منفی بــه کاری که انجام می دهند در وجودشــان دارند. از یکسو، اشتغال به این کار را محصول نوعی بی عدالتی میدانند و از دیگرسو نوشتن پایان نامه و کتاب و مقالات دیگران را به عنوان نوعی کار پژوهشی که منجر به ارتقای سطح دانش شخصیشان می شود تفسیر می کنند.

اغلب این نویسندگان از نخبگان دانشگاهی هستند و برای خود شأنی متفاوت قائل اند؛ در بهترین دانشگاهها درس خوانده، نمرات خوبی گرفته و حال برای کسانی می نویسند که سواد لازم را ندارند. از همیــن رو به رغم برخورداری از حس نخبگی، به همان اندازه نیز از کاری که انجام می دهند حس نارضایتی دارند.

دوم: نوعی حس منفی و انتقامجویانه به دانشگاه دارند. عمدتا استادان را بی سواد یا مسامحه گر یا تاجرمسلک تعبیر می کنند. در نظر اینها فساد نه از محل کارشان در خیابان انقلاب بلکه از دانشگاه و نه از دانشجویان بلکه از استادان شروع شــده است.

آنها نقطهٔ کانونی فساد را به مراکز علمی بر می گردانند. در نگاه آنها، کســب درآمد و پول و شهوت ارتقا در میان برخی

استادان باعث شده است که توجه علمی کمتری به دانشجویان بشود و دانشجویان در عمل بدون استاد راهنما در دانشگاه سرگردان بمانند. در چنین شرایطی این پژوهشگرانِ بازار سیاه دانشگاه هستند که به کمک و یاری دانشجویان می آیند.

سوم: این پژوهشـگران به دلیل موقعیت ظالمانهٔ شـغلی ناچارند در حوزه های متفاوتی بنویسند، دائما علایق خود را تغییر دهند، و بدون در نظر گفتن علاقه و تخصص خود کار انجام دهند. در برخی موارد مؤسسات، پایان نامه ها و تحقیقات سفارشی را تکه تکه می کنند و هر بخش را به یکی از دانشجویانی می دهند که مثلا در کوی دانشگاه سکونت دارند (دانشجویانی شهرستانی که برای آنها حداقل درآمد نیز ارزشمند محسوب میشود). این کار تکه تکه شـده آنها را به کارگران کارخانه ای شبیه میکند و در نتیجه نقسیم کار اساسا کل فرایند تحقیق را نیز فهم نمی کنند.

چهار: دانشجو یا پژوهشگری که با این مؤسسات و بنگاهها کار می کند، سهم ناچیزی از محصولی که تولید می کند دریافت می کند و گاهی تا پنجاه درصدِ عایدی آنچه تولیدکرده به مؤسسات واگذار می شود.

کالایی شدن علم و تولیدات کاذب

پیامد آنچه را که در این بازار سـیاه دانشـگاهی رخ می دهد در دو بعد می توان توضیح داد: "کالایی شـدن علم" و تولیدات کاذبی که به نام "رشدِ علمی دانشگاه" ثبت می شود. با تغییر شکل دانشگاه از مکان ارزشهای علمی و تحقیقاتی به بازاری برای کسب درآمد، علم صرفا به کالایی کمی تقلیل می یابد.

رشـد کاذب علمی نیز بیانگر وضعیتی است که در آن تصور می شود رشد علمی نتیجهٔ کوششها و جهاد علمی محققان ایرانی است اما در عمل نتیجهٔ کالایی شدن محصولات علمی و خرید و فروش آنها ست. کالایی که اساسا به دست دانشجو و استاد تولید نشده نمی تواندبه معنای ارتقای علمی جامعهٔ دانشگاهی باشد.

منفی تر اینکه در برخی از موارد داده های علمی به صورت ساختگی در بازار سیاه تولید می شوند که بازنمایی جامعهٔ مطالعه شده نیست. (مثال داده های یک تحقیق در تهران با دستکاری بر شهر دیگری مونتاژ می شود یا گاهی پژوهشگر، داده هایی را تولید می کند که اساسا به هیچ واقعیتی ارجاع ندارند.)

نتیجه گیری

اگر در صفحهٔ گوگل "مؤسسـات مشـاورهٔ پایان نامـه و مقاله" را جست و جوی ساده ای کنید، خواهید دید که گوگل حدود 641 هزار صفحه اطلاعات از این مؤسسـات را معرفی می کند.

در واقع، تعداد این مؤسسات که به شکل حقیقی و مجازی کار می کنند صدها برابر از تعداد دانشگاههای کشور بیشتر است. مؤسسات مشاوره ای نوشتن پایان نامه ها، کتب و مقالات خارجی و داخلی اکنون خود به دانشگاه و پژوهشگاههایی تبدیل شده اند که برای نوشتن پایان نامه های دانشجویان و ترجمه و تألیف کتاب اسـتادان و مدیران، نیرو و هیئت علمی به شکل قراردادی جذب می کنند.

نیروهای انسانی خلاقی که قرار بود بعد از تحصیل درون جامعه در حوزه های متفاوت به کار مشغول شوند اینک دل مشغول فربه ساختن دانشگاه به نحو کاذب شده اند. گزارشهای مختلف پیش بینی کرده اند که ایران تا سال 1400 حدود یازده میلیون تحصیلکردهٔ بیکار خواهد داشت.

در حال حاضر بخش عمده ای از جمعیت یک میلیون نفری بیکار تحصیلکرده جذب بازار سیاه دانشگاهی شده اند و روایت زیر نمونه ای از پیچیدگی بوروکراتیک این مؤسسات مشاوره را نشان می دهد:

«هم اکنون با 8 استادیار، 3 دانشیار، 29 فارغ التحصیل دکترا و 56 دانشجوی دکترا کار میکنیم. چهارده کارمند ثابت داریم که برایشان بیمه پرداخت می کنیم و واسط بین سـفارش دهنده و متخصص نویسنده هستند. از پولی که می گیریم، پنج تا شش درصد را به کارمند مربوطه می دهیم و 45 تا 55 درصد را به متخصص نویسنده.»

بدین ترتیب، گویی آرزوی تجاری شدن علم و بین رشته ای شدن و در نهایت گسترش تولیدات علمی محقق شده است اما نه درون دانشگاهها، آزمایشگاهها و پژوهشگاهها بلکه درون مؤسساتی که همهٔ این کارها را به جای محققان و استادان ایرانی انجام می دهند.

دانشگاه در دو مرحله مستعمرهٔ منطق سود شده است: یک بار از طرف دولت و بار دوم از طرف بازار. دولت با طرح خودکفایی دانشگاهها در عمل دانشگاههای دولتی را به سمت پولی شدن پیش برد و با طرح گسترش دانشگاههای خصوصی دانشگاه را به هدف مهمی برای بازار تبدیل کرد.

به گونه ای که به گفتهٔ معاون آموزشی وزارت علوم بیش از 85 درصد دانشجویان کشور از طریق دادن شهریه تحصیل می کنند. در مرحلهٔ دوم، با سیاستهای غلط گسترش دانشگاه و جذب بیحساب دانشجو، حجم وسیعی از دانشجویان و فارغ التحصیلان بیکار ایجاد شدند که به عنوان نیروی کار ارزان برای مؤسسات و بازار سیاه کار تحقیقاتی، مورد استثمار قرار میگیرند.

آنچه امروز شاهدیم، کارخانهٔ تولید کالاهای علمی، تنها یک بعد فسادی است که آموزش عالی ایران گرفتار آن است. کارخانهٔ تولید کالاهای علمی، محصول زنجیره ای از فساد است؛ زنجیره ای که یک سر آن، آن دسته از دانشجویانی هستند که کارهای دانشگاهی را صرفا تزئینی می بینند و می خواهند سریعتر و به ساده ترین شــکل فارغ التحصیل شوند.

سوی دیگر آن برخی از استادان هستند که به دلیل حجم زیاد دانشجو، فشار زیاد تدریس و پایین بودن دستمزدها و کاهش تعهد علمی نسبت به انجام درست تحقیق و هدایت صحیح دانشجو بی حوصله اند و دانشجو را در عمل در بازار سیاه دانشگاهی رها می کنند؛ و در میانهٔ آن نیز دانشگاهی است که خود به عنوان بنگاه سرمایه داری علم بیشتر به خروجی و سود و زیانهای مالی و مسئلهٔ ادارهٔ دانشگاه بر مبنای سیاست خودکفایی می اندیشد.

و در نهایت بازار سیاه که در آن، استاد و دانشجو و علم مجدد به هم پیوند می خورند و نتیجهٔ آن بالا رفتن مقالات خارجی و داخلی، انبوه پایان نامه ها، ارتقای استادان و کارمندان دولتی، رشد سطحی میزان تحصیلات و در نهایت شکل گیری نوعی از سرمایه بر مبنای آموزش و پژوهش در جامعهٔ ماست. در این جریان شــکل گرفته در جامعهٔ دانشگاهی، بسیاری سود می برند جز آن کارگران پژوهشی که بیشترین آسیب و کمترین منفعت را نصیب خود می کنند.

منبع/ اندیشه پویا